

تقویت خستگی



دستهای سست را قوی سازید؛ زانوان لرزان را استوار گردانید. 4 به دل‌های هراسان بگویید: «قوی باشید و مهراسید! هان خدای شما می‌آید؛ او با انتقام و مکافات الهی می‌آید؛ او خود می‌آید تا شما را نجات دهد.» 5 آنگاه چشمان نابینایان گشوده خواهد شد، و گوش‌های ناشنوایان باز خواهد گشت. 6 آنگاه لنگان چون غزال جست و خیز خواهند کرد، و زبان گنگ شادمانه خواهد سراپید. آباها در بیابان سیلان خواهد

کرد، و نهرها در صحرا خواهد جوشید. 7 شن داغ به برکه بدل خواهد شد، و زمین تشنه به چشمه‌های جوشان. در مکانی که شغالان می‌آرمیدند، علف و بوریا و نی خواهد رویید. 8 در آنجا شاهراهی خواهد بود که 'راه مقدس' نامیده خواهد شد؛ شخص نجس در آن قدم نخواهد نهاد، بلکه تنها از آن سالکان راه خواهد بود، و جاهلان از آن گذر خواهند کرد. 9 شیری در آن نخواهد بود، و حیوان درنده‌ای بر آن بر نخواهد آمد، و در آن یافت نخواهد شد. بلکه تنها رهایی‌یافتگان در آن گام خواهند زد، 10 و فدیهدگان خداوند باز خواهند گشت. سرودخوانان به صهیون داخل خواهند شد، و شادی جاودانی زینت‌بخش سرشان خواهد بود. از شادمانی و خوشی برخوردار خواهند شد، و غم و ناله خواهد گریخت.

آیا شما در بازار کریسمس هستید؟ چقدر شگفت آور آن را بویید و چقدر زیبا چیزی است که می‌توانیم ببینیم؟ و گردنش خوبی که می‌توانید در آنجا تجربه کنید. اما این تنها یک طرف سکه است. طرف دیگر این است که بازار کریسمس خیلی گران است! طرف دیگر سکه این است که مقدار زیادی زباله تولید می‌شود. طرف دیگر این است که مردم در کل روز و شب در هوای یخ زده برای به دست آوردن درآمد فرو می‌روند. با وجود حضور موسیقی آسمانی در بازار کریسمس متاسفانه، صدای آخرین اخبار بد دنیای ما قابل شنیدن نیست. به همین دلیل بازار کریسمس تنها خوب نیست. آن بازار کریسمس همچنین یک سمت بد دارد. بازار کریسمس به من از یک گروه از بچه در مقابل شیشه نانوی یادآوری می‌کند. پنجره فروشگاه کریسمس عالی بود. و پسران می‌توانند بوی کریسمس را استشمام کنند. با بینی خود را در برابر شیشه قرار دادند، برای آنچه که در آن جا بود، دلش می‌خواست. اما این شیشه از شادی بهشتی آنها جدا می‌کند. کیک فقط برای دیدن بود. اشعیا پیامبر امروز در متن خطبه ما بهشت را توصیف می‌کند. او با تصاویر فوق العاده توصیف می‌کند که چه چیزی می‌تواند ببیند. کورها ببینید و کر و لالها بشنوند. حتی فلجها، مانند یک آهو می‌پریدند. همه چیز از ابتدا ساخته می‌شود، دیده اشعیا فقط مخدر برای بیماران نیست. اما مرگ باید به سادگی کل دنیا از بین برود. حتی حیوانات خوشحال هستند شیرها و شغال‌ها دیگر مرگ نخواهند داشت، اما با مسالمت زندگی خواهند کرد. مشکل با کلمات اشعیا این است که ما نمیتوانیم همه را ببینیم. ما به خوبی می‌دانیم که معنی آن بهشت است. زیرا ما برعکس بهشت را تجربه می‌کنیم. و در مرگ ما رهایی می‌یابیم. علاوه بر این، هر محیط ما خراب شده است. و این مشکل سال به سال بیشتر و سنگین تر می‌شود. چه چیزی باید متفاوت یا جدید باشد؟ من خودم را مثل یک پسر بچه پشت شیشه در مقابل آسمان حس می‌کنم. در داخل، زیباترین چیزها توصیف شده است. اما ورودی به این بهشت برای من ممنوع است. و با این حال، از بهشت و برای چیزی که در آنجاست امیدوارم. آیا یک پنجره کوچک از دنیای سرد ما به چشم انداز اشعیا وجود دارد؟

نگاهی به بهشت؟ برای رسیدن به دنباله ای از بهشت، جرات می کنم نامه ای به اشعیا بنویسم. چه کسی می داند، شاید به دانستن آنچه که به معنی بهشت است، نزدیکتر خواهم شد. اشعیا عزیز من از یک گوشه کوچک قرن ۲۱ به شما می نویسم. شما یکی از بزرگترین انبیاء عهد عتیق هستید. شما فرزندی از والدین شریف بوده اید و از تحصیل خوب برخوردارید. در غیر این صورت، به طرق مختلف شما از انسان مدرن خیلی متفاوت نیستید. شما خانواده ای دارید که حداقل دو فرزند داشته باشید. و زمانی که در آن زندگی می کردید ناامید و پر از بدبختی بودید. همه آنچه که برای انسانها قدیمی مهم بود و به آن اعتقاد داشتند باید ناپود شوند. قدرت بزرگ آسوری در دروازه های کشور شما ایستاد و به زودی همه چیز را از بین برد. حتی معبد مقدس خدا، که خیلی دوستش داری اما همه اینها زمانی به پیش از حد رسید که شما شک و تردید در میان هموطنان و هم ایمانان خود دیدید. به همین دلیل خدا به شما یک کار بسیار سنگین داده است. در میان فاجعه، باید اشتباهات مردم را ذکر کنید. اما شما یک زمان جدید اعلام کنید یعنی زمانی که همه چیز متفاوت باشد. شما در پیشگویی هم دیدید که خداوند ما عیسی مسیح خواهد رسید. به همین دلیل شما در "انجیل عهدعتیق" نامیده شدهاید. در نهایت، به شما کمک زیادی نکرد. شما شخصا هرگز عیسی را که به دنیا خواهد آمد، ندیدید. حداقل در این زمین نیست شما هم نمی توانستید آسمان را تجربه کنید که به طرز چشمگیری تجسم می کنید. حداقل در این زمین نیست در عوض، شما شکنجه شاه منسه را تجربه کردهاید. و شما مجبور شدید که در اثر درد تلخ بمیرید. دلیل این که من به شما نامه نوشتم، اشعیای عزیز، دو سوال دارم. اولین سوال این است: چگونه این کار را انجام دادید؟ منظورم این است که به طور کامل بدون کمک دیگران شما تنها قادر به حفظ ایمان شدید. حتی اگر همه چیز در برابر آن بود. اما، با سوال من قبلا متوجه شدم که این سوال یک سوال کاملا احمقانه است. شما به آسمان نگاه کردید شما می توانید همه چیز را کاملا واضح ببینید. بهشت به شما قدرت و اقتدار را برای انجام این کار داد و شما هم پیش خدا یک زغال سنگ در دهان دارید. اقتدار از خود خدا گرفتید. به همین دلیل چشم انداز به آسمان همیشه برای شما روشن بود و توسط خداوند به شما داده شد. سوال دوم که می خواهم بپرسم در واقع بسیار مهم تر است. من می خواهم بدانم چگونه می توانم ایمان داشته باشم. چگونه امروز می توانیم ایمان به آسمان را ببینیم همان گونه که شما دیده اید. .. از آنجا که ما چنین چشم تیز و عرفانی ای نداریم، ما مثل شما در آسمان نبودیم. ما نمی توانیم ببینیم چه اتفاقی خواهد افتاد در سال آینده یا در ۱۰ سال آینده. ما حتی نمی توانیم ببینیم چه اتفاقی می افتد هفته آینده. و برای کلیسای ما و زندگی ما به عنوان مسیحیان، ما تنها می توانیم بسیار جدی و ناآگاهانه عمل کنیم. و حتی در آن کار، ما اغلب مخالف یکدیگر هستیم و نمیتوانیم مطمئن باشیم که چه راههایی باید برویم. یا چگونه دعا کنیم. اشعیا، شما اغلب در تصاویر و نمونه های بسیار کاربردی صحبت می کنید. من آن را دوست دارم زیرا این همان چیزی است که عیسی در اغلب اوقات کرد. در این آیات شما به مردم خود می گوید، که دست های ضعیف و زانو های ناتوان را تقویت بکنند. این تصویری است که من می توانم خیلی خوب تصور کنم. من همچنین می توانم با آنچه که به آن معنی است، زمانی که مسیر طولانی را طی کرده اید و هدف را در ذهن داشته اید، همدردی می کنید، اما برای راه روم هیچ گاه قدرت را به دست نیاورید. اگر فقط می گوئید، دست ها را تقویت می کنید و زانوهایتان را هم توان بده، پس باید دلیلی داشته باشید که این را بگوئید. منظور من این است: اگر یک نفر خسته باشد، پس او خسته است، و در آن صورت برای آن کس هیچ راهی وجود ندارد. او فقط نمی تواند بیشتر برود و باید به استراحت و خواب برود، شاید هم باید از خستگی بمیرد. به چه دلیل می توانستید به یک خسته این را بگوئید، او باید ادامه دهد؟ یا از اقتدار کیست شما مجاز به صحبت در مورد آن خسته هستید؟ راز شما چیست و چه نیرویی می دانید؟ من می دانم که خداوند به شما این کار را داده است که به این صورت صحبت کنید و هیچ چیزی در غیر این ممکن نیست. اما باید بیشتر وجود داشته باشد. من می بینم که با سوالاتم با خدا برخورد کردم. او دستور داده است و بنابراین می داند چرا و با چه هدف انسان را صدا کرد. با این حال، من باید با پای من و دستانم، کار کنم. من دست خدا ندارم. پای خدا برای راه رفتن هم ندارم. اگر دستان خدا را داشته باشم، من هیچ مشکلی را نمی بینم. حالا دست و

زانوی خدا ندارم. تنها دست یا پای بشر را دارم که ناتوان هستند. به هر حال، من به خوبی درک می‌کنم که شما به معنای کلمات خسته دست و زانو را به شکل مثال استفاده کردید. البته منظورم خسته شدن در روح است. این همان چیزی است که برای شاگردان عیسی اتفاق افتاد، وقتی که آنها در باغ گنزمانی خوابیدند. آنها واقعا خسته به نظر نمی‌آمدند، اما خسته در روح بودند. معنی سخنان شما این است. احساس تنهایی بدون خدا هستند. احساس که نمی‌تواند دعا کند. احساس که فرد احساس نمی‌کند دنباله رو عیسی مسیح باشد. شما همچنین به این معنی است که ما نمی‌توانیم آسمان را که در کلمات خود توضیح می‌دهیم بینیم. به عنوان مثال، به این معنی است که احساس می‌کنیم که ما به یک کسی دائما می‌خواهیم چیزی درباره خدا بگوئیم، اما کسی ما را درک نمی‌کند و حتی به ما می‌خندید. برخی از ما حتی مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند، زیرا آنها می‌خواهند ایمان را حفظ کنند و از آن ایمان صحبت کنند. اما فقط به عنوان یک پاورقی منظور من این است که من در روح ضعیف هستم. و هنگامی که شما می‌گویید که قلب‌های ضعیف تقویت می‌شوند، در قلب من با من صحبت می‌کنید. از آنجا که من فکر می‌کنم که من به آن کلام نیاز دارم. با توجه به قلب من صحبت می‌کند! من نیاز به قدرت از بهشت دارم! و هم به ایمان نیاز دارم که می‌تواند شیطان را شکست دهد. اما سوال این است که چطور می‌توانم این کار کنم؟ احساس می‌کنم من مثل آن بچه‌ها که پشت شیشه قرار گرفته‌اند، که می‌توانند زیباترین چیزها را در فروشگاه ببینند، اما هنوز نمی‌توانند شیشه را بشکنند و ورود به بهشت ممنوع است. من همچنین موانع بین من و خدا را مشاهده می‌کنم. گناه بین من و خدا وجود دارد. یک میلیون استدلال متقاعد کننده علیه خدا وجود دارد و گریه‌های فراوانی از جنگ و مرگ وجود دارد. آه، من می‌خواهم به آسمان اعتقاد داشته باشم، اما نمی‌توانم! من این جملات را نوشتم، اشعیا عزیز، و مجبور بودم برای مدت طولانی فکر کنم و برای مدت طولانی شگفت زده شدم. شاید حتی در طول زندگی من هرگز متقاعد شدن را متوقف نخواهم کرد ... شما فقط متوجه آنچه هستید که نوشتید ... شما چنین می‌گوئید. دلیل و هدف آن قدرت که شما از آن صحبت کردید دید کاملا باز و بدون کلمات متقابل است ... خداوند می‌آید! منظورم این است که من برای مدت زمان بسیار زیادی می‌دانستم که معنی سخن شما عیسی بود. من می‌دانستم که سخن شما به این معنی است که عیسی بعد از شما در بیت لحم به دنیا خواهد آمد. او واقعا کوران و مردم فلجی را شفا داد. اما آنچه که من فقط می‌توانم ببینم اکنون این است که او هم به سوی من می‌آید! و بیشتر از آن این است که او وقتی او می‌آید، به این معنی است که او مناسب من است بله، واقعا این است: او به من خیلی نزدیک است که واقعا دست من و پای من را بگیرد. به این ترتیب دست و پای من تیبست که من روی آن ایستاده‌ام، بلکه دست و پای اوست. و این واقعا درست است که قلب خسته من در قفسه سینه من نیست، بلکه او داخله قلبم است. بله، او واقعا به سوی من می‌آید ... او بسیار به من می‌آید که حتی می‌توانم او را هم بخورم وقتی که من شام مقدس می‌گیرم. و اگر من این کار را انجام دهم، تمام آسمان به من بسیار نزدیک است. حتی کاملا با من است. برای مدتی کوتاه، من فکر می‌کنم منظور شما از بهشت چیست؟ من هم همین نگاه را برای یک لحظه درک می‌کنم. من این آسمان را می‌بینم، چیزی که در مورد آن صحبت می‌کنید. بالاتر از همه چیز، من این عیسی را دیده‌ام، که شما نیز دیده‌اید، و شما هم اکنون می‌دانید که خیلی بیشتر از آن چیزی را می‌دانید. اشعیا کلمات شما در زمان پیش بود. اما آنها برای من هستند و من خوشحالم که ما همدیگر دوباره پیش عیسی ملاقات خواهیم کرد. حالا من تقریبا خوش ادونت را به عنوان تبریک گفتیم ... اما کسی که در منبع نعمت است نیاز به برکت ندارد. اما صبر کن ... ما هم پیش عیسی هستیم بنابراین ما به نحوی خاص و منابع جریان برکت از اینجا به آنجا و از آنجا به اینجا متصل شده‌ایم. بنابراین شما خودتان آن را دیده‌اید و گفتید امین